درنگی در خیالات و توهمات فرح دیبا در فقره حاکمیت دوباره پهلویسم بر ایران

پیرمغزی و معرکه‌گیری «نایب‌السلطنگی»

■ سمیرا سجودی

در روزهای گذشته روزنامه ایتالیایی «لارپوبلیکا» به انتشار مصاحبه‌ای از فرح دیبا مبادرت کرد که بیشتر به اسباب طنز و مزاح جریانات سیاسی مبدل شد. با این همه از آن روی که حتی اصحاب فرهنگ و سیاست نیز به مطایبه و رفع خستگی نیاز دارند، بخش‌هایی از گفته‌های وی را مورد بازخوانی تحلیلی قرار داده‌ایم. امید آنکه مقبول آید.

■■■

■ در افسانه «توسعه اقتصادی» قزاق و فرزندش

فرح دیبا در آغازین پاسخ خود به روزنامه ایتالیایی «لارپوبلیکا» به اقدامات انجام شده توسط خاندان پهلوی ـ از سال ۱۹۲۵ با روی کار آمدن رضاخان تا سال ۱۹۷۹ یعنی زمان فرار محمدرضا ـ و انگاره پیشرفت کشور در زمینه بهداشت، آموزش و توسعه اشاره کرده و می‌گوید: «آنچه با گذشت زمان، ایرانیان بیشتر و بیشتر متوجه می‌شوند، این است که شاه قصد داشت به محض اینکه رشد و توسعه تثبیت شد، سیاست داخلی را به معنای آزادی بیشتر باز کند و به نسل‌های جدید فرصت‌های بیشتری بدهد...». به واقع مفروض گوینده در این مدعا آن است که ایران در دوره پهلوی‌ها و به ویژه در جنبه اقتصادی، در مسیر رشد و توسعه بوده و شاه می‌خواسته آن را تثبیت کند! گذشته از مقوله توسعه‌گرایی پهلویستی و توهم‌پردازی‌هایی که در خصوص آن صورت گرفته، آمارهای ارائه شده بانک مرکزی طی سال‌های پس از اصلاحات ارضی در دوران پهلوی دوم، بیانگر سیر نزولی سریع بخش کشاورزی در تولید ناخالص داخلی کشور است. براساس گزارش سالانه بانک مرکزی، سهم بخش کشاورزی کشور در آغاز اصلاحات ارضی، یعنی در سال ۱۳۴۱، در تولید ناخالص داخلی ۲۷/۹ درصد بود، اما طی سال‌های بعد کاهش یافته و سرانجام در سال ۱۳۵۶ به پایین‌ترین حد خود یعنی ۹/۳ درصد رسیده است. این در حالی بود که در آخرین سال حاکمیت رژیم پهلوی، هنوز حدود ۴۰درصد از جمعیت فعال کشور، در بخش کشاورزی فعالیت داشتند. بنابراین برخلاف ادعاهای فرح و سلطنت‌طلبان متوهم، کشور نه تنها در مسیر پیشرفت اقتصادی قرار نداشت، بلکه حتی در زمینه کشاورزی و دامپروری نیز روز به روز به واردات خارجی وابسته‌تر شده بود. گذشته از آمارهای رسمی بانک مرکزی، اسدالله علم به عنوان وزیر دربار، در دوران اوج درآمدهای نفتی در یادداشت‌های خود به تاریخ ۱۳۵۴/۱۱/۳، با اشاره به مشکلات اقتصادی کشور، وقوع انقلاب را پیش‌بینی کرده و می‌نویسد: «مطلبی که مرا بیشتر تحت تأثیر قرار داد، مذاکراتی بود که دیشب با عبدالمجید مجیدی رئیس سازمان برنامه و بودجه داشتم، چون چند تا پروژه مورد علاقه شاهنشاه را باید با او مذاکره می‌کردم. دیشب به منزل من آمده بود و به صورت وحشتناکی از کمی پول و هدر داده شدن پول در گذشته سخن می‌گفت که بی‌نهایت ناراحتم کرد. یعنی وضع به طوری است که قاعدتاً باید به انقلاب بینجامد...»

■ نمایش‌هایی موهوم به نام فرهنگ و تاریخ ایران

همسر شاه مخلوع در بخش دیگری از این مصاحبه به برپایی جشن‌های موسوم به ۲۵۰۰ساله اشاره کرده و می‌گوید: «هدف پادشاه این بود که تاریخ و فرهنگ ایران را به مردم خود ایران و تمام جهان نشان دهد، کشوری که مهد تمدن‌های بزرگ بوده است. تقریباً همه سران کشورهای جهان، برای این جشن به تخت جمشید آمدند...». سؤال این است که اگر طبق گفته فرح پهلوی قرار بوده «تاریخ و فرهنگ ایران» نمایش داده شود، پس چرا تمام راه‌های منتهی به تخت جمشید (محل برگزاری جشن) به روی مردم ایران بسته بود؟ و چرا آنان که از سر کنجکاوی در مسیر برگزاری جشن حضور پیدا می‌کردند، به بهانه‌هایی نظیر برهم زدن نظم، دستگیر و زندانی می‌شدند؟ چرا مردم دنیا نباید ظاهر و شرایط زیستی آنها را می‌دیدند و نهایتاً اگر همه مردم از شرایط کشور در آن مقطع رضایت کامل داشتند، وجود بیش از ۵ هزار زندانی سیاسی در زندان‌ها چه توجیهی داشت؟

فرح در ادامه، به انتقادات رسانه‌های خارجی طی برگزاری این جشن‌ها اشاره و آن را ناشی از قدرت یافتن ایران به واسطه افزایش قیمت نفت و تنگ نظری غربیان نسبت آن عنوان می‌کند. نکته اول اینکه جشن‌های ۲۵۰۰ساله، در شرایطی برپا شده بود که طبق گفته‌های وزیر دربار وقت پهلوی، مردم پایتخت با کمبود توزیع نان مواجه بودند و از هر ۱۰۰ روستا، تنها یک روستا آب لوله‌کشی داشت. در چنین موقعیتی شاه برای برپایی جشن‌ها، بیش از ۳۰۰ میلیون دلار هزینه کرد و ۲۵۹ آشپز و پیشخدمت را همراه با ماکس باوئه به عنوان سرآشپز از فرانسه به تهران فرا خوانده بود. نکته دوم اینکه ابعاد فقر و فلاکت مردم ایران به قدری اسفناک بود که موجب شد عده‌ای از خبرنگاران کشورهای میهمان پس از پایان مراسم و به رغم محدودیت‌های رژیم به مناطق جنوبی پایتخت رفته و از وضعیت نامطلوب مردم آن محدوده، فیلم و عکس تهیه کنند و شاه را مورد انتقاد قرار دهند. از جمله این روزنامه‌های منتقد، «اسپوار» فرانسه است. حتی جورج بال معاون وقت وزارت خارجه امریکا نیز جشن‌ها را مورد انتقاد قرار داده و گفته بود: «چه مناظر پوچ و زننده‌ای! فرزند یک سرهنگ قزاق، در کشوری که درآمد سرانه مردم آن ۲۵۰ دلار در سال است، مانند یک امپراطور جشن برپا کرده و با ادعای رفورم و نوگرایی البسه و پوشاک، دوران باستانی را به نمایش گذاشته است...». روزنامه اشپیگل آلمان نیز با چاپ مقالات و عکس‌هایی از این جشن‌ها آنها را برای نظام شاهنشاهی مضر معرفی کرد. خبرنگار واشنگتن پست نیز پس از مشاهده وضعیت مردم ایران در گزارشی نوشت: «بسیاری از مردم، از این جشن راضی نبودند. آنها انتقاد می‌کردند که وقتی آنها پول ندارند تا فرزندانشان را به مدرسه بفرستند، یا شکمشان را سیر کنند، چرا آن پول باید صرف جشن شود؟...». البته وقاحت فرح و همسرش در افتخار به آن جشن‌ها در شرایطی که مردم ایران در فقر به سرمی‌بردند، کاملاً همسان می‌نماید. چه اینکه پهلوی دوم نیز در پاسخ به خبرنگاران و معترضان به صرف هزینه‌های گزاف برای برگزاری جشن گفته بود: «اول از همه، آنها چطور اطلاع دارند که چقدر خرج شده؟ تنها پولی که صرف این جشن‌ها شده، برای دو ضیافت رسمی شام است که برای میهمانان ترتیب می‌دهیم. این کمترین کاری است، که می‌توانیم برای چنین گردهمایی انجام دهیم...». نکته آخر اینکه به رغم چیدن آن همه آفتابه و لگن، حتی بزرگ‌ترین حامیان شاه یعنی ملکه انگلستان و نیکسون رئیس‌جمهور وقت امریکا نیز دعوت او را نپذیرفتند.

■ فضاحت فرهنگی در شیراز

همسر سوم شاه در پاسخ به این سؤال که چه پروژه‌ای بیشتر از همه شما را به وجد آورد، به جشن هنر شیراز اشاره می‌برد: «مسلماً جشنواره شیراز که هنرمندان بزرگ و متنوع‌ترین جلوه‌های هنری سنتی و پیشرو را از سراسر جهان گرد می‌آورد، من به عنوان شهروند کشوری با تمدن بزرگ، همیشه به هنر و فرهنگ علاقه زیادی داشته‌ام...». واقعیت اما این است که این جشن در طول حیات ۱۱ساله‌اش، هویت و فرهنگ ایرانی را تحقیر کرد و ضرباتی سخت بدان وارد ساخت. با اینکه ابتدا، هدف از برگزاری جشن «ارتقای سطح هنر و هنرمند ایرانی» اعلام شد، اما عملاً تاریخ و فرهنگ ایران را زیر سؤال برد، چراکه مسئولان اجرایی با دعوت از گروه‌های به اصطلاح هنری غرب، عملاً جشن هنر شیراز را به جولانگاه فرهنگ و تمدن غربی، آن هم از نوع مبتذلش تبدیل کرده بودند. پروفسور جولیو کوگنی یکی از حاضران در جشن هنر می‌گوید: «برای ما اروپایی‌ها، آنچه از غرب به این فستیوال می‌آید، تازگی ندارد، مهم عنصر فرهنگ شرقی این جشنواره است که متأسفانه روی آن تأکید و تبلیغی نشده است. وقتی من در اروپا با بسیاری از منتقدان بزرگ درباره این فستیوال صحبت می‌کردم، هیچ‌کدام متوجه اهمیت سهم هنر شرق در این فستیوال نبودند... بهتر است در این فستیوال، توجه بیشتر و عمیق‌تری به عرضه موسیقی شرقی شود...». آنتونی پارسونز سفیر وقت انگلیس در ایران نیز در خاطرات خود با انتقاد از این جشن آن را به عنوان نخستین جرقه‌های انقلاب اسلامی توصیف می‌کند: «جشن هنر سال ۱۳۵۶ شیراز، از نظر کثرت صحنه‌های اهانت‌آمیز به ارزش‌های اخلاقی ایرانیان از جشن‌های پیشین فراتر رفته بود. به عنوان مثال، یک باب مغازه را در یکی از خیابان‌های پر رفت و آمد شیراز اجاره کرده و ظاهراً می‌خواستند برنامه خود را کاملاً طبیعی کنار خیابان اجرا کنند، صحنه نمایش نیمی در داخل مغازه و نیمی در پیاده‌روی مقابل آن بود. یکی از صحنه‌هایی که در پیاده‌رو اجرا می‌شد، تجاوز به عنف بود که به‌طور کامل (نه به‌طور نمایشی و وانمودسازی)، به وسیله یک مرد (کاملاً عریان یا بدون شلوار، درست به خاطر ندارم) با یک زن که پیراهنش به وسیله مرد متجاوز چاک داده می‌شد و در مقابل چشم همه صورت می‌گرفت. موضوع به شیراز محدود نشد و طوفان اعتراضی که علیه این نمایش برخاست، به مطبوعات و تلویزیون هم رسید. من موضوع را با شاه در میان گذاشتم و به او گفتم اگر چنین نمایشی به‌طور مثال در شهر منچستر انگلیس اجرا می‌شد، کارگردان و هنرپیشگان آن جان سالم به در نمی‌بردند! شاه مدتی خندید و چیزی نگفت...». جشن هنر شیراز نه تنها در نگاه داخلی، بلکه از منظر غربیان هم بی‌فایده بود و به سقوط رژیم پهلوی کمک فراوانی کرد.

■ فروش میراث باستانی ایران، در قبال خرید آثار هنری کم ارزش دنیا

فرح دیبا با اشاره به تقلای خود در خصوص تأسیس موزه هنرهای معاصر و خرید آثار هنری معاصر دنیا به جمهوری اسلامی در مورد تخریب و فروش احتمالی آثار هنری خریداری شده، خرده گرفته که «وقتی برای تأسیس این موزه فعالیت می‌کردم، با خودم گفتم در دنیا این همه آثار هنری ایرانی وجود دارد، چرا آثار هنری از کشورهای دیگر در ایران وجود نداشته باشد؟ ما توان خرید آثار باستانی را نداشتیم و به همین دلیل به هنر معاصر فکر کردیم. در اوایل دهه ۱۹۷۰، قیمت این آثار به اندازه امروز نبود. بعد از انقلاب این موزه تعطیل شد و من نگران بودم مبادا آثاری که در آن گرد آورده شده بود، تخریب یا فروخته شود...». فرح در این مصاحبه چنان ژست ملکه نگران میراث باستانی و هنری ایران را به خود می‌گیرد که گویی تاریخ، دزدی‌های او و اعضای دفترش را در این باره فراموش می‌کند! در دفتر مخصوص او، واحدی تعریف شده بود تا ضمن حفظ عتیقه‌جات، آثار هنری و فرهنگی ایران را که در طول زمان به عناوین مختلف به خارج کشور منتقل شده بود، به کشور برگرداند، اما جالب اینجاست فرح کسانی را به این کار گماشته بود که در کارنامه‌شان سابقه غارت و فروش آثار باستانی ایران را داشتند! به عنوان مثال ایوب ربنو مشاور وی به همراه خواهرزاده‌اش مهدی محبوبیان از معروف‌ترین و پرکارترین غارتگران آثار باستانی ایران بودند. رشید کیخسروی درباره باند ایوب ربنو (مشاور امور عتیقه فرح دیبا) و اقدامات ویرانگرانه او می‌نویسد: «باند مافیایی و مخوف ایوب ربنو مانند غده‌ای سرطانی، به جان آثار باستانی ما افتاد و بالغ بر ۵۰ سال، شیره‌جان این ملت زجر کشیده را مکید و هیچ اثری را از تعرض خود مصون نداشت و نوک کلنگ این باند، به تمامی آثار باستانی ما فرو رفت... مدارک موجود نشان می‌دهد باند صهیونیستی ایوب ربنو، روزانه با استفاده از حداقل ۱۵۰۰ نفر کارگر و تمامی تجهیزات و امکانات حفاری و با نظارت صوری و ظاهری وزارت فرهنگ وقت، سال‌های متمادی و مستمر در تخت جمشید و مرودشت، شهرری، گنبدکاووس و ترکمن صحرا و سیلک کاشان، حسنلو، زیویه کردستان، قیلانتو و غار کرفتو در کردستان، همدان، عمارلو و تمامی نقاط باستانی گیلان و مازندران و مارلیک، خوزستان و هفت‌تپه و وجب به وجب لرستان، هرسین، کنگاور و سایر مناطق باستانی کرمانشاه و ذره ذره مناطق باستانی آذربایجان و سایر تپه‌ها و اتلال باستانی و بیشتر قبور متبرکه، حفاری نموده و آنچه را یافته است، به موزه‌های خارج و اندکی از آن را به موزه ایران باستان فروخته است... در سال‌های بعد از ۱۳۴۶ که تمامی حفاری‌های تجارتی ممنوع بود و تحت هیچ شرایطی دولت مجاز به صدور جواز حفاری تجاری نبود، باند صهیونیستی ایوب ربنو همچنان به حفاری‌های تجارتی اشتغال داشته و از تعقیب و مجازات و بازخواست مصون بوده است...».

فرح دیبا چنان ژست ملکه نگران میراث باستانی و هنری ایران را به خود می‌گیرد که گویی تاریخ، دزدی‌های او و اعضای دفترش در این باره را فراموش می‌کند! او برای حفظ و بازگشت آثار باستانی، کسانی را به کار گرفته بود که در کارنامه خویش سابقه غارت و فروش این آثار را داشتند! به عنوان مثال ایوب ربنو مشاور فرح به همراه خواهرزاده‌اش مهدی محبوبیان از معروف‌ترین و پرکارترین غارتگران آثار باستانی ایران بودند

برای پهلوی دوم، نایب‌السلطنگی فرح دیبا منصبی مبهم بود و بیشتر جنبه تشریفاتی داشت. او در شرایط خطیر، نمی‌توانست کشور را به فرح بسپارد. چه اینکه قبلاً نیز در یک مصاحبه گفته بود: «نمی‌دانم در شرایط بحران چه واکنشی نشان خواهد داد...». علاوه بر اینکه از سوی حلقه دوستان و نزدیکان این به اصطلاح نایب‌السلطنه نیز - که اغلب چپ بودند- احساس خطر می‌کرد. به همین دلیل در واپسین روزهای سلطنت با ماندن فرح در کشور مخالفت کرد و او را با خود به سفر ابدی برد!

■ تیاتر کمک به نیازمندان و بیماران

فرح در قسمتی دیگر، به فعالیت‌های اجتماعی‌اش در دوران شهبانوگری اشاره کرده و می‌گوید: «من فقط با هنر سر و کار نداشتم، به فعالیت‌های اجتماعی خود نیز اهمیت زیادی می‌دادم، برای زنان، برای بیماران، برای جذامیان. با کمک هموطنانم از جمله زنان، برنامه‌های بسیاری را در زمینه‌های اجتماعی و بشردوستانه به پایان رساندیم...». این ادعا تا آن پایه سست است که شنونده را از وقاحت گوینده شگفت‌زده می‌سازد. بهترین گواه در رد این ادعای فرح، خاطرات وابستگان به دفتر او از جمله مینو صمیمی است. وی که دو سال منشی امور بین‌المللی فرح بود، در خاطرات خود می‌نویسد: «در دفتر مخصوص ملکه، نامه‌ای از یک کشاورز روستایی دیدم که نوشته بود کارگزاران یکی از افراد متنفذ، او و خانواده‌اش را از مزرعه‌ای که چند سال پیش در برنامه اصلاحات ارضی نصیبش شده، بیرون کرده‌اند و از شکایت به دادگاه هم هیچ نتیجه‌ای نگرفته است. پس از خواندن این نامه از محمود مصلح پرسیدم شما این نوع نامه‌ها را به اطلاع شهبانو می‌رسانید؟ او خنده تلخی کرد و بعد در حالی که با دست روی شانه‌ام زد، با لحنی پدرانه گفت خیلی خوش‌خیال و ساده‌لوح هستی، به نظرم هنوز با سیستم حاکم آشنا نشده‌ای، هیچ می‌دانی روزی چند تا از این شکایت‌نامه‌ها به دست‌مان می‌رسد؟ راجع به این نامه هم مسئله کاملاً روشن است، مرد متنفذی که کارگزارانش آن روستایی بدبخت را از زمینش بیرون کرده‌اند، شریک تجاری یکی از برادران اعلیحضرت است، به این ترتیب معلوم است که از دست ما هیچ کاری برنمی‌آید...». به واقع فرح و بالاتر از او در رژیم پهلوی، نه تنها دغدغه‌ای نسبت به حل مشکلات و رفاه ملت نداشتند، بلکه در پوشش ایجاد سازمان‌های خیریه، در پی کسب سودهای مالی کلان بودند. به تعبیر مینو صمیمی: «آنچه تحت عنوان امور خیریه توسط دربار انجام می‌گرفت، فی‌الواقع چیزی بیش از یک نمایش نبود. هر کدام از سازمان‌های خیریه موجود در کشور، تحت سرپرستی یکی از اعضای خانواده سلطنتی قرار داشت و چون اینگونه سازمان‌ها باید به‌صورت غیرانتفاعی اداره شوند، بنابراین در ظاهر امر به نظر کسی که به عمق مسائل آگاه نبود، خانواده سلطنتی به خاطر احساسات بشردوستانه خود وظایف بس دشوار و سنگینی به عهده داشت، در حالی که حقیقت غیر از این بود...». در خصوص نمایشی بودن برنامه‌های خیرخواهانه رژیم پهلوی، صمیمی در بخشی از کتاب خود به هزینه برگزاری مراسم «سال جهانی کودک» که قرار بود توسط دفتر فرح در شهرهای مختلف ایران ترتیب یابد، اشاره کرده و می‌نویسد: «من بیشتر راضی بودم پولی بابت برگزاری جشن‌ها و مراسم تشریفاتی مصرف نکنیم و تمام اعانات مردم را یکسره در اختیار خانواده‌های مستمند و محروم جنوب شهر تهران قرار دهیم، ولی نه اینکه تمام پول‌ها به سویی سرازیر شود که در نهایت جیب مدیرعامل و مدیر امور مالی یک سازمان را پر کند... این حقیقت تلخی بود که اتفاق افتاد. قبلاً شایعات زیادی راجع به اختلاس مبالغ کلان در سازمان شنیده بودم اما در این مورد خودم با چشمانم دیدم چه پول هنگفتی هدر رفت و به جای کمک به خانواده‌های محروم یا حتی فراهم کردن وسیله شادی و تفریح کودکان، کلاً در جیب حضرات انباشته شد...». عاقل را اشارتی کافی است.

■ «رفاه‌زدگانی» که قیام کردند

بیوه شاه در بخش دیگری از بافته‌های خویش به آبادانی ایران در دوران گذشته اشاره کرده و می‌گوید: «در آن دوره ایران به بسیاری از زیرساخت‌های جدید مجهز شد که امروزه نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند. بزرگراه‌ها، فرودگاه‌ها، صدها مدرسه و بیمارستان ساخته شد. کارگران حقوقی داشتند که با آن خانواده‌های خود را تأمین می‌کردند. دانش‌آموزان می‌توانستند در مدارس یک وعده غذا بخورند و زنان در بسیاری از موارد، نقش مهمی در دولت و اداره کشور داشتند... همه چیز به نفع مردم انجام می‌شد... به این فکر کنید که ایران روزگاری چقدر با ثبات و آباد بود... اکنون عده‌ای بیشتر متوجه شده‌اند که در زمان پهلوی چه خدماتی انجام شده است...». بله به واسطه بالا رفتن قیمت نفت در سال ۱۳۵۲، پول بسیاری به کشور وارد شد، اما مسئله این است که این ثروت در کجا خرج می‌شد؟ در یکی از اسناد برجای مانده از ساواک به تاریخ ۱۳۵۴/۱۰/۱۷، به بخشی از این سؤال پاسخ داده شده است: «شخص مطلع و برجسته‌ای می‌گفت، دو روز قبل در جلسه‌ای با شرکت شریف‌امامی رئیس مجلس سنا بودیم و جلسه خیلی خصوصی بود. رئیس سنا می‌گفت من اوضاع را خیلی بد می‌بینم، تمام مردم ناراضی در حد انفجار هستند، من که همه چیز دارم، می‌بینم وضع به نحوی است که شخص وقتی به خود می‌اندیشد، عدم رضایت در باطن او مشاهده می‌شود و اضافه می‌کرد خیلی احساس وضع غیرعادی و آینده‌ای مبهم می‌کنم. در مورد نفت هم شریف‌امامی می‌گفت وضع را روشن نمی‌بینم و فایده‌ای هم ندارد که ۲۴ میلیارد دلار به ما پول دادند، ۲۰ میلیارد آن را که پس دادیم و حتی به انگلستان وام دادیم و ۴میلیارد بقیه هم به دست عوامل اجرایی از بین می‌رود و می‌خورند. اگر پولی نمی‌دادند بهتر بود، لااقل دلمان نمی‌سوخت و می‌گفتیم یک روز بالاخره پول وصول می‌شود، یعنی نفت به فروش می‌رسد و می‌توانیم با پول آن کاری برای مردم و مملکت انجام دهیم...». مینو صمیمی از اعضای دفتر فرح نیز در خاطراتش به اهمیت بالایی که ملت ایران برای مسئولان وقت رژیم پهلوی داشتند اشاره کرده و می‌نویسد: «یک روز بسیار سرد در زمستان ۱۹۷۵ که بنا داشتم با وزیر رفاه اجتماعی ملاقات کنم، در راهروهای وزارتخانه با گروه کثیری از افراد بدبخت و نیازمند مواجه شدم که در گوشه و کنار به انتظار رفع مشکلات خود صف کشیده بودند. یکی می‌خواست اجازه بگیرد تا مادر پیرش را برای عمل جراحی به یک بیمارستان دولتی ببرد. دیگری که شنیده بود وزارت رفاه اجتماعی به افراد معلول عصای زیر بغل می‌دهد، تقاضای یک جفت عصا برای برادر خود داشت که موقع بنایی در اثر حادثه‌ای پاهایش را از دست داده بود. عده زیادی از اهالی جنوب شهر تهران نیز در راهروها سرگردان بودند تا مقامات وزارتخانه برای تأمین مسکنشان در سرمای زمستان چاره‌ای بیندیشند، زیرا کلبه‌های گلی و محقر آنان بر اثر جاری شدن سیلاب از مناطق اعیان‌نشین شمال شهر و عدم وجود کانال‌های سیل گیر در جنوب شهر، به کلی از بین رفته بود. در اتاق انتظار وزیر، عده‌ای از مقامات وزارتخانه‌ها به انتظار ملاقات با او نشسته بودند و منشی وزیر سعی داشت آنها را به بهانه‌های رنگارنگ مشغول نگه‌دارد تا به دلیل معطلی زیاده از حد بی‌حوصله نشوند، زیرا به‌طوری که بعداً فهمیدم، همان موقع جناب وزیر به اتفاق دو نفر از دوستان نزدیک خود و دو دختر در حمام سونا به سر می‌برد که این حمام پشت دفتر کار وزیر اختصاصاً برای استفاده او ساخته شده بود...». تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

■ طنزی به‌نام حفظ تمامیت ارضی و آزادی سیاسی در دوره پهلوی‌ها

نایب‌السلطنه ایران! در فراز دیگری از مصاحبه خود، با مباهات به آزادی‌های سیاسی‌ای که قرار است در آینده‌ای نامعلوم، فرزندش به مردم ایران اعطا کند، می‌گوید: «پسرم رضا در سال‌های اخیر نیز همواره تأکید کرده که به دفاع از تمامیت ارضی ایران، به آزادی سیاسی، به آزادی زنان و به جدایی دین از دولت اعتقاد دارد و می‌خواهد ایرانی‌ها آزادانه انتخاب کنند که نظام و ساختار سیاسی آینده ایران چگونه باید باشد...». این ادعا در حالی صورت گرفته که شرح بخشش بخش‌هایی از خاک ایران توسط آن پدر و پسر کذایی به شفافیت در تاریخ ثبت شده است. تاریخ می‌گوید: طی پیمان سعدآباد که در دوران رضاخان و به خواست انگلیسی‌ها منعقد شد، ترکیه قسمتی از ارتفاعات آرارات را که دارای موقعیت سوق الجیشی مناسبی بود، به دست آورد. منابع نفتی غرب ایران و اداره کامل اروندرود نیز به عراق واگذار شد و افغانستان نیز با امضای این پیمان به بخش‌هایی از نقاط شرقی کشور دست یافت. محمدرضا پهلوی نیز در سال ۱۳۴۹، پس از مذاکراتی که با انگلیسی‌ها انجام داد و در سفری به دهلی، بدون مشورت با نخست‌وزیر و وزیرامورخارجه خود اعلام کرد ایران از حق مالکیت بر بحرین می‌گذرد! پزشکپور و دیگر اعضای حزب پان ایرانیسم تنها کسانی بودند که در مجلس وقت به این واگذاری ایراد گرفتند و دولت هویدا را استیضاح کردند، اما چون شاه می‌خواست این مسئله تمام شود، نهایتاً اقدامی صورت نگرفت. البته هویدا در مقابل سؤالاتی که در خصوص واگذاری بحرین از وی می‌شد، برای اینکه بگوید بی‌طرف است و شاه این دستور را داده، گفته بود: «هر دختری به سن ازدواج می‌رسد، بحرین هم دختر ما بود که به سن ازدواج رسید و شوهرش دادیم، من شنیده‌ام که حامله هم شده!»

■ پیرانه سر در پی نایب‌السلطنگی

فرح دیبا در بخش پایانی خیال‌پردازی خود با این روزنامه ایتالیایی، متوهمانه به مسئله جانشینی نور، نوه ارشد خود اشاره کرده و می‌گوید: «اگر سلطنت در ایران باشد، نور جانشین پدرش می‌شود. قانون اساسی قدیمی ما جایگاه مهمی را برای زنان به رسمیت می‌شناخت. زمانی که شاه مرا به عنوان نایب‌السلطنه منصوب کرد، هدفش برجسته کردن نقش و اهمیت زنان در یک کشور مسلمان در خاورمیانه بود...». برای شناخت دقیق جایگاه زن و به‌خصوص فرح پهلوی به عنوان نایب‌السلطنه ایران بد نیست به مصاحبه تلویزیونی که در واپسین سالیان سلطنت پهلوی دوم با وی انجام گرفته، اشاره کنیم. نکته جالب اینکه این گفت‌وگو، در حضور فرح پهلوی انجام گرفته و خود او هم از اظهارات شوی خود، بهت زده شده است! مجری در ابتدای مصاحبه، به نقل قولی از محمدرضا پهلوی در خصوص زنان اشاره می‌کند که گفته است: «زنان در زندگی یک مرد، باید بدانند چطور زیبا، سپاسگزار و زنانه باشند. شما ممکن است در برابر قانون برابر باشید، اما توانایی‌های برابر ندارید. شما هرگز یک میکل‌آنژ یا باخ یا حتی یک آشپز فوق‌العاده تولید نکرده‌اید، شما متقلب و دروغگو هستید، همه شما!...» بعد از او می‌پرسد: شما حس می‌کنید که زنان از این جنبه برابر نیستند و هوش و توان برابر ندارند؟ شاه پاسخ می‌دهد: «تا الان که نداشته‌اید، شاید در آینده پیدا کنید». مجری در بخش دیگری از او می‌پرسد: آیا فکر می‌کنید همسر شما به خوبی یک مرد می‌تواند حکومت کند؟ شاه می‌گوید: «ترجیح می‌دهم جوابی ندهم!» مجری ادامه می‌دهد: اما شما همسرتان را نایب‌السلطنه این کشور کرده‌اید، اگر شما بمیرید همسر شما رهبر این کشور خواهد بود و می‌گویید که مطمئن نیستید که ایشان بتواند به خوبی یک مرد بر کشور حکومت کند؟ شاه می‌گوید: «نمی‌دانم در شرایط بحران چه واکنشی نشان خواهد داد، این سؤال‌ها غیرقابل پاسخ است...». در واقع برای اعلیحضرت نیز نایب‌السلطنگی امری مبهم بود و جنبه تشریفاتی داشت. او در شرایط خطیر، نمی‌توانست کشور را به فرح بسپارد. علاوه بر اینکه از سوی حلقه دوستان و نزدیکان وی نیز - که اغلب چپ بودند- احساس خطر می‌کرد. به همین دلیل نیز در واپسین روزهای سلطنت، با ماندن فرح در کشور مخالفت کرد و او را با خود به سفر ابدی برد!